



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق کتاب نکاح شرائع را در چهار بخش تقسیم کردند که بخش چهارم آن مربوط به احکام نکاح است؛ آن سه بخش قبلی مربوط به نکاح دائم، نکاح منقطع، نکاح عیب و إماء است. بخش چهارم که مربوط به احکام نکاح است، آن را هم به پنج قسمت تقسیم کردند: قسمت اول مربوط به عیوب و تدلیس‌هایی است که باعث فسخ عقد نکاح می‌شود، قسم دوم درباره احکام مهریه است گرچه مهریه در عقد انقطاعی یا ملک یمین و مانند آن مطرح نیست اما اجرت در عقد انقطاعی مطرح است آن هم یک نحوه مهر است و در عقد دائم هم مطرح است، بعد از جریان مهر مسئله قسَم و نشوز و شقاق مطرح است که بخش سوم است، بخش چهارم احکام اولاد است. بخش احکام اولاد دو قسم است که این ولد چه وقت به والد ملحق می‌شود و بخش دیگر آن احکام ولادت است که در هنگام ولادت چه کسی پیش مادر باشد قابل‌ه چه کسی باید باشد حکم عقیقه و مانند آن چیست که اینها احکام استحبابی است و - ان شاء الله - به سرعت رد می‌شویم.

در بخش پایانی قسمت اول که مسئله حقوق فرزند است فرمودند این فرزند یا با نکاح - دائم یا منقطع - به دنیا می‌آید، یا در حکم نکاح است مانند ملک اُمه یا تحلیل اُمه «علی قول»، یا از راه شبهه است. شبهه هیچ کدام از این احکام چهارگانه را ندارد؛ نه حکم نکاح دائم، نه حکم نکاح منقطع، نه حکم ملک یمین و نه حکم تحلیل را دارد «علی قول» و معنای شبهه این نیست که در حال شک این کار را بکنند، چون در حال شک جا برای احتیاط

است مخصوصاً درباره دماء و أعراض و مانند آن. معنای شبهه در اینجا این است که این شوهر حجت شرعی دارد که این زن مانعی ندارد منتها در تشخیص این حجت شرعی امر بر او مشتبّه شده است و گرنه شبهه به آن معنا نیست که شک داشته باشد.

در شبهه گاهی طرف، زوج دائم یا زوج انقطاعی دارد یا ملک یمین یا تحلیل است، قسم پنجمی هم هست که هیچ همسری ندارد به «أحد أنحاء أربعة». در آن امور چهارگانه وقتی شبهه برطرف شد او فوراً باید فاصله بگیرد، یک؛ عدّه نگه بدارد، دو؛ برگردد به شوهر قبلی، سه؛ اما مسئله اگر «حَلَّیّه» باشد یعنی أحد اقسام چهارگانه نباشد، او زن عادی است و به کسی برگردد ندارد.

در جریان اینکه زن بخواهد خود را در اختیار مرد قرار بدهد که به صورت شبهه در می آید، این زن حالا یا ادعا می کند یا شواهد دیگری است بنای آنها بر این است که این خلیه است حدوثاً و بقائاً هیچ مانعی ندارد؛ یک وقت است که حدوثاً مانعی داشت شوهر داشت منتها شوهر مُرد یا او را طلاق داد بعد معلوم شد آنجا که ادعای موت شوهر است شوهر مُرد و آنجا که ادعای طلاق است طلاق نیست این زن یا اُمّه است یا آزاد اگر آزاد باشد اگر فرزندی آمد متعلق به والد است و برای این فراش است و هیچ خسارتی هم نیست و اگر ملک یمین یا تحلیلی بود چون این شبهه که باعث تولد فرزند است شوهر چون آزاد است این بچه آزاد می شود، یک؛ و چون این بچه نتیجه آن اُمّه است این تفویت منفعت اُمّه است، دو؛ چون تفویت منفعت است «من اتلف مال الغير» عمومیت دارد حتی این مورد را هم می گیرد یک وقت است که کسی فرش و کاسه کسی را از بین می برد یک وقت است که با اُمّه او ازدواج می کند فرزند او آزاد می شود و فایده اُمّه را تفویت می کند که این تفویت منفعت است تفویت منفعت به معنای عام ضمان آور است و برای این شخص، ضمان، ضمان ید است باید او ضامن شود چون تفویت کرده منفعت

این امه را این ولد اگر میّتاً به دنیا آمد و سقط کرد که قیمتی ندارد اگر حیاً به دنیا آمد این مرد که با شبهه با او آمیزش کرد قیمت «یوم الولادة» او نه «یوم التلف» یا مانند آن، قیمت «یوم الولادة» او که به منزله «یوم الغصب» است در آن روز او ضامن است و باید بپردازد چون آزاد است و چون آزاد است از مولای خود (مولای قبلی) ارث می برد و چون ارث می برد از «سهم الارث» او مادر او آزاد می شود چون انسان مالک عمودین که نمی شود و چون انسان مالک عمودین نمی شود این چند حکم فقهی سرچایش محفوظ است.

عمده این است این زنی که ادعا می کند من مانعی ندارم، این ادعا یا برای شخص به برهان و علم وجدانی ثابت می شود، یا نزاعی در محکمه شد به حکم حاکم ثابت می شود، یا به شهادت عدلین ثابت می شود. مستحضرید که شهادت عدلین در عین حالی که اینها دو نفرند عادل اند شهادت می دهند، در محکمه حجت نیست زیرا در مقابل این شهادت، یمین منکر است و آنچه که در محکمه حجت است حکم حاکم است نه شهادت عدلین، شهادت عدلین در برابر یمین منکر که انکار دارد و او را تکذیب می کند حجت نیست تنها برای حاکم که وقتی تشخیص می دهد «لدی المحکمة» اگر ثابت شد که حق با یبینه است نه حق با یمین، آن وقت حکم می کند و آن حکم ثابت است.

پس شهادت عدلین در محکمه برای هیچ کدام از دو طرف حجت نیست اما برای حاکم اگر تشخیص داد و حکم کرد و او را بر این کار منکر مقدم داشت و گفت «حکمت» یا نوشت «حکمت» و انشا کرد، این می شود حجت؛ وگرنه یک وقت است که نزاعی در کار نیست محکمه ای در کار نیست نظیر رؤیت هلال است، بله ثابت می شود یا نظیر اینکه این مال برای کسی است ثابت می شود، نزاعی در کار نباشد، انکار و دعوایی در کار نباشد؛ ولی اگر دعوا و انکاری در کار است، این شخص حجت دارد آن شخص هم حجت دارد، یمین منکر حجت است و چون یمین منکر حجت است شهادت عدلین در برابر حجت است می شود تعارض حجتین، تا محکمه چه نظر بدهد لذا اگر

دو تا شاهد عادل گفتند که این زن مانعی ندارد اگر تعارضی در کار بود که کسی ادعایی داشت، بله این شهادت عدلین ثابت نمی‌کند چون در برابر یک حجت دیگر است به نام یمین منکر، محکمه باید نظر بدهد. «نعم»! اگر هیچ معارضی نبود هیچ دلیلی بر خلاف نبود دو تا شاهد عادل شهادت دادند که «هذه خَلِيَّةٌ»، اینجا ثابت می‌شود.

بنابراین جای شهادت مشخص شد که کجا حجت است و کجا حجت نیست. در آن احکام اگر چنانچه شبهه با أحد امور چهارگانه حاصل شود اگر با ازدواج دائم یا ازدواج منقطع حاصل شد که غرامتی در کار نیست و این زن عده نگه می‌دارد بعد از عده به شوهر اولی برمی‌گردد و اگر با ملک یمین یا تحلیل بود خسارت آن بچه را باید بپردازد.

مطلب دیگر این است در صورتی که خلیه باشد و هیچ مانعی نباشد، أحد امور چهارگانه یعنی نکاح دائم، نکاح منقطع، ملک یمین و تحلیل نباشد، بچه متعلق به این فراش بالفعل است و این فراش، فراش واحد است و «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»<sup>۱</sup>؛ اما اگر چنانچه مسبوق بود به أحد عناوین چهارگانه، او مردد است که آیا بچه متعلق به اول است یا متعلق به دوم اگر یقین داشته باشد متعلق به اول است چون اقل از حمل است یا اکثر از حمل، متعلق به اول است و اگر یقین داشته باشد که متعلق به اول نیست برای اینکه اقل حمل یا اکثر حمل رعایت نشده است معلوم می‌شود که متعلق به دوم است و «عند الشک» «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» برای «متلبس بالفعل» است گرچه آنها متلبس بودند اما «إنقضی عنه المبدأ» بودند و این یکی که بالفعل است «متلبس بالفعل» است و «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» برای شبهه هم هست؛ چون عنوان زوج، عنوان انقطاع، عنوان دوام، عنوان ملک، عنوان تحلیل، هیچ کدام از اینها در این لسان قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» أخذ نشده است، همین که فراش مشروع باشد به أحد أنحاء خمسة است؛ هم آن چهار تا را

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، ص ۲۶۲؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

شامل می‌شود هم این یکی را، اینها که عاهر نیستند. این برای «متلبس بالفعل» است. اما اگر چنانچه شواهدی بود بر اینکه این ولد اقل حمل است یا اکثر از حمل است متعلق به دومی نمی‌تواند باشد بلکه برای اولی است. اگر چند نفر مالک اُمه بودند آنجا مسئله قرعه مطرح است که حکم آن گذشت. اینکه مرحوم محقق می‌فرمایند «الوطء بالشبهة يلحق به النسب»<sup>۱</sup> برای اینکه قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این را شامل می‌شود، اگر فراش مشروع بود حلال بود این ولد متعلق به این شخص است چون در صورت شبهه، مشروع است او هیچ احتمال نمی‌دهد که همسر او نباشد او مسافرت بود و برگشت زنی در بستر او بود خیال کرد که همسر خودش است. «فلو اشتبهت عليه أجنبية فظنها زوجته» حالا یا به انقطاع یا به دوام، «أو مملوكة»، یا مملوکه نیست تحلیل است «علی قول»، «فوطئها ألحق به الولد» چون «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» متلبس بالفعل را می‌گیرد. در آن روزها این برای حلّ مشکل اساسی بود و بهترین راه برای حلّ نزاع داخلی در چنین امر مهمی بیان صاحب شریعت است.

مسئله قیافه‌شناسی هم آن روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده است را می‌خوانیم. در آنجا مسئله شناسنامه که نبود، اینکه می‌بینید تاریخ و نسب در بین اعراب رواج دارد برای اینکه شناسنامه‌ای در کار نبود همه به قبیله و نسب و مانند آن، «ابن فلان، بنت فلان» معروف‌اند بهترین شناسنامه آنها همین شناسنامه تاریخی بود که حالا آن را قائف چه می‌گویند کاهن چه می‌گویند عایف چه می‌گویند، اینها عناوین خاصی است که در بحث‌های نسب‌شناسی جاهلیت مطرح بود.

در بین این شبهات پنج‌گانه فقط آن دوگانه مشکلی ندارد یعنی ازدواج دائم و ازدواج منقطع؛ ولی درباره ملک مین و تحلیل چون اتلاف فایده این زوجه است غرامت را باید بپردازد لذا می‌فرماید «لكن في الأمة» در اُمه این

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۶.

قسم سوم و چهارم است که یا ملک یمین بود یا تحلیل «یلزمه قيمة الولد يوم سقط حیا»<sup>۱</sup> اگر چنانچه مُرده به دنیا آمد که «لا مال له» و اگر زنده به دنیا آمد مشمول «من اتلف مال الغير» است. «من اتلف مال الغير» یک وقت است که زمین است فرش است و مانند آن، یک وقت است که فرزند اُمه است این اُمه میوه او ملک مولای اوست حالا یک میوه‌ای به بار آورده که ملک نیست چه کسی این میوه را از ملکیت انداخت؟ این «واطئ بالشبهة» لذا خسارت و غرامت را باید بپردازد. آن شبهه، آن حکم تکلیفی را برمی‌دارد یعنی حرام نیست اما حکم وضعی را بر نمی‌دارد او اتلاف کرده مال مولا را این فرزند اُمه ملک طلق مولا است این را از ملکیت به در آورده است و چون این را از ملکیت به در آورده باید خسارت را بپردازد «يوم ولد حیا». «لأنه وقت الحيلولة» آن وقتی که این اُمه از دست او در آمد و آمد به فراش شبهه این شخص، این به منزله حیلولة است. «و لو تزوج امرأة لظنها خالية» خیال می‌کرد که این هیچ مانعی ندارد، یا مانعی داشت ولی برطرف شد او شوهر کرده بود ولی برطرف شد حالا «لموت الزوج» یا به «طلاق الزوج». «و لو تزوج امرأة لظنها خالية أو لظنها موت الزوج أو طلاق زوج، «فبان أنه» آن زوج «لم یمت»، «فبان أنه» آن زوج «لم یطلق»، «ردت» این زن بعد از اینکه از شبهه بیرون در آمد «بعد الاعتداد من الثاني» به اولی برمی‌گردد او باید عده نگه بدارد بعد به اولی برگردد نه اینکه حالا در زمان عده بیرون باشد، خیر! به خانه خود می‌رود لکن آنجا باید عده نگه بدارد. این «بعد الاعتداد» یعنی بعد از عده بتواند با شوهر قبلی خودش آمیزش داشته باشد. آن وقت فرزند متعلق به دومی است «و اختص الثاني بالأولاد» با شرایط یعنی اقل حمل نباشد اکثر حمل نباشد. «عند التنازع» یعنی «عند الاختلاف» قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است حالا یک

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۷.

وقت است که می‌روند در محکمه، حاکم حکم می‌کند «سواء استندت فی ذلك إلى حکم حاکم»<sup>۱</sup> در اصل ازدواج، یا شهادت شهود یا اخبار مخبر که ثقة باشد انسانی که ثقة است و قول او مورد اطمینان است گفت او همسر ندارد، یا عدلین شهادت دادند در غیر محکمه، یا رفتند به محکمه و حاکم شرع گفت که او «خلیة»، به أحد انحاء ثلاث ثابت شد که ازدواج با این زن آسان است و این شخص با او ازدواج کرد، این می‌شود وطیء به شبهه، درست است که گفت «أنحکت» عقد خوانده یا عقد دائم یا عقد منقطع ولی این یک لغو لسانی است.

روایات فراوانی است که یک گوشه آن را اشاره کنیم چون این بحث‌ها خیلی محل ابتلا نیست. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۱ وسائل باب ۶۷ صفحه ۱۸۷ آنجا چند تا روایت دارد، روایت پنجم این است: «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ» می‌گوید - چون «سماعة» دست او کاغذ و قلم بود و محضر امام مشرف می‌شد اول نام مبارک حضرت را می‌برد مثلاً «سألت أبا محمد أبا جعفر»، این مسند بود، بعد تا آخر که چند تا سؤال می‌کرد در جلسه حضرت، «سألته، سألته» دارد، اینها مضمرة نیست برای اینکه از اول می‌گوید خدمت امام باقر (سلام الله علیه) سؤال کردم بعد سایر سؤال‌ها را به عنوان «سألته، سألته»، این است که می‌گویند «موثقه سماعة» با اینکه به حسب ظاهر مضمرة است سرش این است که در اصل آن اضماری در کار نبود از اول نام حضرت را می‌برد بعد سؤال‌های بعدی را با ضمیر ذکر می‌کرد اینها مضمرة نیست مضمرة آن است که از اصل با ضمیر ذکر شود - «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَمْلُوكَةٍ أَتَتْ قَوْمًا وَ زَعَمَتْ أَنَّهَا حُرَّةٌ» کنیزی بود آمد در جایی و ادعا کرد که آزاد است و کنیز نیست، «فَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ مِنْهُمْ» مردی از این قبیله با این زنی که ادعای آزاد بودن کرد ازدواج کرد، «وَأَوْلَدَهَا وَلَدًا» فرزندی هم به بار آورد، «ثُمَّ إِنَّ مَوْلَاهَا أَتَاهُمْ» مولای این کنیز

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۷.

آمد نزد این قبیله به این شخص گفت که این کنیز ملک من است، این شده نزاع منتها بیّنه اقامه کرده است «فَأَقَامَ عِنْدَهُمُ الْبَيِّنَةَ» که «أَنَّهَا مَمْلُوكَةٌ»، این یکی؛ «وَأَقَرَّتِ الْجَارِيَةُ بِذَلِكَ» خود این کنیز هم اقرار کرد که من کنیز بودم حالا حکم چیست؟ وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «تُدْفَعُ إِلَى مَوْلَاهَا» چون کنیز بود و ملک مولای اوست، برمی گردد، این یک؛ تنها بر نمی گردد بلکه با فرزند برمی گردد «تُدْفَعُ إِلَى مَوْلَاهَا هِيَ وَوَلَدُهَا»، این دو؛ «وَعَلَى مَوْلَاهَا أَنْ يَدْفَعَ وَلَدُهَا إِلَى أَبِيهِ» چون این «ولد الحرّ» است ملک نیست مولای این کنیز باید این بچه را به همین صاحب فراش اشتباهی بدهد، این سه؛ منتها رایگان نیست، او بچه را نمی فروشد بچه آزاد است، تفویت منافع را می گیرد می گوید شما منفعت این امه را از ما گرفتید مانند اینکه کسی در مغازه کسی را ببندد این در مغازه کسی را بستن منفعتی را استیفا نکرده است بلکه تفویت منفعت کرده است. الآن این بچه آزاد است قابل خرید و فروش نیست. این شبهه ای مالک چیزی نشد بلکه تفویت منفعت کرده است و چون تفویت منفعت کرده است «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»، ضامن او هم ضامن «ید» است امروز این بچه چقدر می ارزد این حکم را هم حضرت فرمود، فرمود: «تُدْفَعُ إِلَى مَوْلَاهَا» این حکم اول، «هِيَ وَوَلَدُهَا» برای اینکه فعلاً تا اینها قیمت را نگرفتند در اختیار آنها است، «وَعَلَى مَوْلَاهَا أَنْ يَدْفَعَ وَلَدُهَا إِلَى أَبِيهِ بِقِيَمَتِهِ يَوْمَ يَصِيرُ إِلَيْهِ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِأَبِيهِ مَا يَأْخُذُ ابْنَهُ بِهِ قَالَ يَسْعَى أَبُوهُ فِي ثَمَنِهِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ وَيَأْخُذَ وَلَدَهُ قُلْتُ فَإِنْ أَبِي الْأَبُ أَنْ يَسْعَى فِي ثَمَنِ ابْنِهِ قَالَ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْتَدِيَهُ وَلَا يُمْلِكُ وَلَدُ حُرٍّ»؛ این بچه به هر حال آزاد است منتها قیمت او باید داده شود، این شبهه ای باید قیمت را بدهد چون او «اتلف مال الغير» و اگر داشت که بدهد و اگر ندارد باید سعی کند تلاش و کوشش کند چون در



ذمه اوست معسر باشد ﴿فَتَظَرُّهُ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾<sup>۱</sup> اگر مقدور او نیست که تلاش و کوشش کند و قیمت این فرزند را به صاحبش بپردازد چون تلف کرده است، امام مسلمین باید این کار را بکند.

مستحضرید که «دین» امر علمی نیست که کتاب مستقل فقهی درباره «دین» نوشته شود اما «قرض» علم است ایجاب دارد قبول دارد شرایط دارد. گاهی از راه قرض انسان بدهکار می‌شود، گاهی از راه اینکه پای او خورده به مال مردم شکسته ضامن می‌شود، گاهی هم به علت تصادف‌هایی که شبه عمد است ضامن می‌شود، خطایی هم باشد به هر حال حکم تکلیفی ندارد ولی حکم وضعی دارد. ضمان به امور فراوانی ثابت می‌شود، این می‌شود «دین». «دین» کتاب علمی نیست لذا آنچه که در «فقه» مطرح است «کتاب القرض» است منتها «دین» را در کتاب قرض جا می‌دهند و می‌گویند «کتاب الدین و القرض». شما تقریباً اولین بحثی که در «کتاب الدین و القرض» می‌بینید که مقروض اگر نداشت چکار کند؟ «فعلى الامام». این «فعلى الامام» یک حکم رایج «کتاب القرض» است؛ اگر کسی نداشت در اسلام او را به زندان نمی‌برند. اگر ثابت شد که مال را به هدر نداد، از راه قمار نباخت، از راه محرمات دیگر صرف نکرد، بدهکار شرعی بود، تجارتی کرد، کم آورد، علل و عوامل مشروع داشت، این «فعلى الامام» در «کتاب القرض» فراوان است او باید بپردازد حالا به زندان برود و جشن گلریزان داشته باشند و مانند آن نیست. اینجا هم می‌فرماید در وطیء به شبهه وقتی او ندارد بپردازد «فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْتَدِيَهُ». این روایت را وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود که مضمون این روایت در روایات دیگر هم هست. این بحث را که ما کمی سریع پیش می‌رویم چون هم محل ابتلا نیست و هم اینکه شواهد فراوان آن قبلاً در اصل بحث نکاح گذشت. حالا می‌رسیم - به خواست خدا - به بخش دوم احکام اولاد که احکام ولادت است که هنگام ولادت

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۰.

قابله چه کسی باید باشد، مستند ولادت چیست، نام‌گذاری چگونه است و عقیقه چیست که اینها - إن شاء الله - در جلسات بعدی مطرح می‌شود.

اما بحث مهمی که در جلسه قبل اشاره شد و آن این است که در قیافه‌شناسی در صدر جاهلیت وقتی که بحث‌های علمی و شناسنامه و مانند آن نباشد به همان امور طبیعی مراجعه می‌کنند. در امور طبیعی مسئله چهره‌شناسی و قیافه‌شناسی و مانند آن است، این فن بود. روایتی که در بحث جلسه قبل خوانده شد مربوط به وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است که مرحوم کلینی نقل کرد که اصل این روایت را بخوانیم. چند تا روایت عمیق علمی کارآمدی درباره امام صادق (سلام الله علیه) است - متأسفانه - همه اینها را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در مرآة دارد که «ضعیف»! باید روزگار مرحوم کلینی را بررسی کرد، روزگار مرحوم مجلسی را بررسی کرد و این نکته باید ملحوظ باشد همه جا ایشان می‌گویند «ضعیف»، این تام نیست. آن روایتی که مرحوم کلینی نقل کرد در همین جلد اول اصول کافی - در جلد یک، اول عقل است بعد علم و جهل است، بعد کتاب توحید است، اسماء و صفات است و مانند آن، بعد به «کتاب الحجة» به این معنا می‌رسند؛ معنای امامت، معنای ولایت، امام کیست ولی کیست امام معصوم چکاره است که این بحث‌ها روایات فراوانی دارد، بعد موالید ائمه و تاریخ ائمه را هم ذکر می‌کنند - در جریان موالید ائمه (علیهم السلام) به مولد وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که می‌رسد در همین جلد اول کافی صفحه ۴۷۲ - البته چاپ‌ها مختلف است - «بَابُ مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» روایت دوم این باب که خانه امام صادق (سلام الله علیه) را آتش زدند را هم نقل می‌کند تا می‌رسد به روایت سوم. در روایت سوم دارد: «حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ رُقَيْدٍ مَوْلَى يَزِيدَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ هُبَيْرَةَ» «عمرو بن هبیره» می‌گوید «سَخِطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَحَلَفَ عَلَيَّ

لَيَقْتُلُنِي» ایشان می‌گویند که من مورد خشم حاکم وقت شدم و سوگند یاد کرد که مرا بکشد، من هم فرار کردم. تا می‌رسد به اینجا که «وَعُذْتُ» پناه بردم به وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) «فَاعْلَمْتُهُ خَبْرِي» گفتم حاکم وقت بر من خشم گرفته و سوگند یاد کرده که مرا اعدام کند من به شما پناهنده شدم. «فَقَالَ لِي اُنْصَرِفْ وَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَام» سلام مرا به آن حاکم برسان، بعد «وَقُلْ لَهُ اِنِّي قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُقَيْدًا فَلَا تَهْجُهُ» به او بگو که امام صادق سلام رساند و من او را پناه دادم. «جوار» یعنی همسایگی، «مجیر» یعنی پناه‌دهنده، «أجاره» یعنی او را پناه داد. این با آن آجاره، هم بابش فرق می‌کند و هم معنایش فرق می‌کند. این «أجاره» یعنی او را پناه داد «یا مجیر» یعنی کسی که پناه می‌دهی. بگو امام صادق مرا پناه داد. «فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شَامِيٌّ خَبِيثُ الرَّأْيِ» او یک اموی است، او شامی است، او «خبیث‌الرأی» است، او که به شما معتقد نیست. حضرت فرمود: «اذْهَبْ».

غرض این است که یک وقت اینها برابر علم ظاهری عمل می‌کنند که خدا غریق رحمت کند مرحوم کاشف الغطاء را! فرمود اینها که اُسوه‌اند در امور ظاهری علم غیب را اعمال نمی‌کنند قدرت غیبی را اعمال نمی‌کنند برای اینکه اسوه‌اند ما مأموریم به اینها تأسی کنیم، حالا اینها اگر به علم غیب عمل کنند با علم غیب خودشان را نجات می‌دهند ما چگونه به اینها تمسک کنیم؟! اینها اگر ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>۱</sup> باید مانند ما زندگی کنند تا اُسوه ما بشوند، اینها هر جا خطر شد خودشان را حفظ می‌کنند، هر جا قدرت باشد از قدرت مرکزی و غیبی استفاده می‌کنند، آن وقت چگونه می‌توانند اُسوه ما باشند؟! لذا آن بیان نورانی مرحوم کاشف الغطاء که - بارها به عرضتان رسید - اگر آن بیان در کفایه بیاید در رسائل بیاید، در بحث «قطع» بیاید، در بحث «حجیت علم» بیاید که حجیت لازمه ذاتی قطع نیست، برای اینکه قطع امر تکوینی است و حجیت امر اعتباری است، امر اعتباری

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

که نمی‌تواند لازمه تکوینی باشد. «نعم»! کاشفیت لازمه ذاتی قطع است نه حجیت، کاشفیت امر تکوینی است علم هم امر تکوینی است، این امور تکوینی با هم لازم و ملزوم هستند اما حجیت، امر اعتباری است شارع می‌فرماید علم غیب را در این امور دخالت ندهید حجت نیست لذا صریحاً استدلال مرحوم کاشف الغطاء هم همین است که «فقه» ما بر این اساس است که خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيِّمَانِ» من در محاکم براساس بیّنه و یمین حکم می‌کنم. این روایت معتبر است، یک؛ صاحب وسائل نقل کرده است، دو؛ همه فقها به آن استدلال کرده‌اند، سه؛ «مفتی به» رسمی هم هست، چهار؛ فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيِّمَانِ». بعد این را خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن طور که صاحب وسائل همین روایت را نقل کرد فرمود، فرمود آن علم غیب سرجایش محفوظ است، اگر کسی شاهد دروغ آورد یا سوگند دروغ یاد کرد و به حَسَب ظاهر این بیّنه که بیّنه عادله بود حکم کردم، مال حرامی را از محکمه من گرفتید و دارید می‌برید این «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»<sup>۱</sup> است من می‌بینم که آتش است آتش را دارید می‌برید نباید بگویید که من در محکمه پیغمبر از دست خود پیغمبر گرفتم شما می‌دانید و خدای شما اگر شاهی زوری آوردید و قسم باطلی یاد کردید و من برابر شهادت یا برابر قسم حکم کردم مال را دارید می‌برید «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»! این را من می‌بینم پس معلوم می‌شود که علم غیب سند فقهی نیست. خدا غریق رحمت کند مرحوم کاشف الغطاء را! بالصراحه اینها را نام می‌برد، وجود مبارک امیر المؤمنین کاملاً از شب ۲۱ با خبر بود، از شب نوزده با خبر بود وجود مبارک سید الشهداء از تمام جزئیات با خبر بود، وجود مبارک امام مجتبی<sup>۲</sup> از کوزه زهر کاملاً با خبر بود، همه اینها بالصراحه ذکر می‌کند.<sup>۳</sup> اگر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

۲. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ «أَنَّ الْأَحْكَامَ الشَّرْعِيَّةَ تَدُورُ مَدَارَ الْحَالَةِ الْبَشَرِيَّةِ دُونَ الْمَنْحِ الْإِلَهِيَّةِ. فَجَهَادُهُمْ وَأَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيُهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ إِنَّمَا مَدَارُهَا عَلَى قُدْرَةِ الْبَشَرِ وَلِذَلِكَ حَمَلُوا السَّلَاحَ وَأَمَرُوا أَصْحَابَهُمْ بِحَمَلِهِ وَكَانَ مِنْهُمْ الْجَرِيحُ وَالْقَتِيلُ وَكَثِيرٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ دَخَلُوا فِي حَزْبِ الشَّهَدَاءِ وَلَا يُلْزَمُهُمْ دَفْعُ الْأَعْدَاءِ»

این حرف‌های لطیف علمی عمیق مرحوم کاشف الغطاء در رسائل ما بود، در مکاسب ما بود ما دیگر شهید جاوید نداشتیم! همه می‌دانستند، این درس رسمی بود، رسمی بود که امام یقیناً علم غیب دارد منتها علم غیب حجت شرعی نیست. اگر اینها به «فقه و اصول» می‌آمد چون اصل «اصول» از «فقه» آمده است روایات اهل بیت را که ملاحظه می‌کردند کم‌کم یک چیزی به نام «قاعده فقهیه» در آمد، بعد کم‌کم به عنوان «اصول» در آمد، این «لَا تُنْقَضُ الْيَقِينُ»<sup>۱</sup> از همین است، «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي»<sup>۲</sup> از همین است، این «اصول» از «فقه» در آمده است. اگر این مطالب عمیق روایی هم به «اصول» می‌آمد ما این مشکلات را نداشتیم که امیدواریم بعداً این گونه از مشکلات پیش نیاید. البته گاهی ضرورتی اقتضا بکند برابر آن علم غیبتان عمل می‌کنند که در آن جهت اُسوه ما نیستند و ما نباید تأسی کنیم.

اینجا وجود مبارک حضرت فرمود برو این حرف را بگو! «فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شَامِي حَبِيبُ الرَّأْيِ فَقَالَ اذْهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ» برو بگو همان‌طور که من دستور می‌دهم. «فَأَقْبَلْتُ فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي اسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِي فَقَالَ أَيْنَ تَذْهَبُ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ يَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ يَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ رِجْلَكَ فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي فَقَالَ رِجْلُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ جَسَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ جَسَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ لِسَانَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِي امْضِ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أُتِيَتْ بِهَا الْجِبَالُ الرَّوَاسِي لَأُفَادَتْ لَكَ قَالَ فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ» دست مرا بستند و خواستند اعدام بکنند من گفتم که شما که مرا نگرفتید من خودم آمدم من پیامی از امام صادق (سلام الله علیه) دارم، این را که گفتم اوضاع برگشت.

بالقدرة الإلهية ولا بالدعاء ولا يلزمهم البناء على العلم الإلهي وإثما تدور تكاليفهم مدار العلم البشري. فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى فعلم سيّد الأوصياء بأنّ ابن ملجم قاتله و علم سيّد الشهداء عليه السّلام بأنّ الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعيين الوقت لا يوجب عليهما التحفظ و ترك الوصول إلى محلّ القتل.

۱. وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. تحف العقول، ص ۵۰.

این گونه از روایات نورانی چندتا است که مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف *مرآة العقول* همه اینها را می گوید «ضعیفٌ علی المشهور»، این روایت سوم را دارد «ضعیف علی المشهور»، دارد که این شخصی که می گوید من اینها را دیدم «و کان عند العرب علم القیافة و العیافة» همان کهنات است «علم القیافة» قیافه شناسی است و عیافه همان کهنات است، کاهن را می گفتند که دارای «علم العیافة» است. «یستدلون بالآثار علی الأشياء و لا یعلم وجهه و كأنه کان من الجن و هو نوع من الکهانة»<sup>۱</sup>

«علی ای حال» بعضی از مفردات را مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) معنا می کنند ولی در همین جلد شش *مرآة العقول* صفحه ۲۹ دارند: «الحديث الثالث ضعيف علی المشهور»، چند تا روایت است که درباره وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است که همه را می گویند ضعیف است. اولاً باید کلینی را شناخت که او چگونه مردی است، عصر او را باید شناخت که چگونه است و این همه عظمت و جلالی که خود کلینی برای عقل قائل است آن وقت آن طور در دهلیز خانه خود در بغداد بیست سال زحمت بکشد این روایت ضعیف و ناشناخته ای که حجّت نیست را جمع کند! باید ما ببینیم که معیار پیش او چه بود؟ او به هر حال این اعتماد و این نقل و این اصرارش به منزله شهادت به وثاقت اینها است، اینها را هم باید در نظر داشت. در جلسات قبل به عرض شما رسید این حتماً، حتماً یعنی حتماً! باید در مشت شما باشد و آن این است که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف کافی مقدمه دارد این مقدمه تقریباً هفت صفحه و نیم است، آخرین سطر مقدمه مرحوم کلینی در کافی این است که وقتی می گوید انسان باید عقل مدار باشد، عقل را رها نکند، استدلال عقلی محور باشد، آخرین خط مقدمه مرحوم

۱. *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۶، ص ۲۹.

کلینی این است: «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛<sup>۱</sup> قطب فرهنگی اسلام عقل است. شما ببینید در پایان سوره مبارکه «نساء» استدلال خدای سبحان چیست؟ می‌گوید ما چرا انبیا فرستادیم؟ نام مبارک بسیاری از انبیا را در پایان سوره مبارکه «نساء» دارد، چند تا پیغمبر را می‌شمرد: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾ ما اینها را فرستادیم برای چه؟ برای اینکه اگر من خدا پیغمبر نفرستم عقل علیه من استدلال می‌کند، ﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾<sup>۲</sup> این قطب عقلی و فرهنگی در می‌آید خدا می‌فرماید اگر من انبیا را نفرستم عقل علیه من استدلال می‌کند می‌گوید خدایا ما که نمی‌دانستیم بعد از دنیا به چنین جایی می‌آییم، تو که می‌دانستی ما به چنین جایی می‌آییم چرا راهنما نفرستادی؟! برای اینکه عقل علیه خدا حجت اقامه نکند ما انبیا را فرستادیم آیا این عظمت عقل نیست؟! آیا این عظمت استدلال عقلی نیست؟! آیا این عظمت برهان عقلی نیست؟! ﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، این ﴿بَعْدَ﴾ ظرف است مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی بعد از اینکه ما انبیا را فرستادیم حجتی ندارند. از آنجا و مانند آنجا مرحوم کلینی استدلال می‌کند که قطب فرهنگی یک ملت اسلامی، عقل آنهاست.

حشر همه آنها، حشر مجلسی‌ها، حشر کلینی‌ها، حشر همه فقها و علما - إن شاء الله - با انبیای الهی باشد!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۹.

۲. سوره نسا، آیه ۱۶۵.